

## ترامپ، فاشیسم و متافیزیک دموکراسی

نویسنده: راب ویلکی

بار دیگر این پرسش مطرح شده است که آیا رئیس‌جمهور ترامپ فاشیست است یا نه. این پرسش به این دلایل باز مطرح شده است: نظر به صف‌آرایی نیروهای فدرال در شهرهای ایالات متحده؛ تلاش‌های وی جهت قطع سرمایه‌گذاری و فُشل کردن اداره‌ی پست ایالات متحده و بی‌اعتبار ساختن رأی‌پستی؛ دادووقال‌های او در راستای مجرم جلوه دادن معترضان؛ تجلیل او از حملات فیزیکی به روزنامه‌نگاران؛ سر باز زدن او از محکوم کردن برتری طلبان [نژادی]؛ و مخابره‌ی این پیام که شاید در صورت شکست در انتخابات دولت را تحویل ندهد.

نوام چامسکی در گفتگویی با رسانه‌ی اینک دموکراسی! گفت که گرچه ترامپ «اقتدارگرا» است، اما فاشیست نیست و اگر چنین عنوانی را به او اطلاق کنیم زیادی به او لطف کرده‌ایم. استدلال چامسکی این است که فاشیسم «مبتنی بر این اصل است که دولت قدرتمند تحت رهبری رهبر و حزب حاکم باید اساساً همه‌چیز را کنترل کند ... از جمله مجتمع‌های تجاری را». او گفت که ایالات متحده تحت لوای ترامپ «تقریباً برعکس است ... این مجتمع‌های تجاری اند که حکومت را کنترل می‌کنند».

چامسکی تحلیلی سیاسی، نه طبقاتی، از فاشیسم ارائه کرده است و نسبت به جایگاه ایالات متحده در مقام عمده‌ترین دولت سرمایه‌دارانه‌ی امپریالیستی در بحران ناآگاه است. در مقابل، خوانش تاریخی و ماتریالیستی تروتسکی از فاشیسم بس مفیدتر است برای پرداختن به این پرسش که آیا ترامپ فاشیست است یا نه. بر پایه‌ی خوانش تروتسکی، «فاشیسم» واکنشی سیاسی نیست که کنترل تجارت‌های بزرگ را قبضه می‌کند، چیزی که اساساً آن را به‌مثابه‌ی فرمی سیاسی خارج از سرمایه‌داری قرار می‌دهد. بلکه، «عبارت است از تداوم سرمایه‌داری، کوششی برای استمرار بخشیدن به وجود سرمایه‌داری از طریق سبعمانه‌ترین و حیوانی‌ترین اقدامات». ([آخرین مقاله‌ی تروتسکی](#))

همان‌گونه که تروتسکی راجع به فاشیسم می‌نویسد، «ساده‌لوحان فکر می‌کنند منصب پادشاهی در فره، شنل پوست خز و تاج پادشاه، در گوشت و استخوان او وجود دارد. در واقع، منصب پادشاهی چیزی نیست جز ارتباط متقابل بین آدم‌ها. پادشاه پادشاه است چون منافع و قضاوت‌های میلیون‌ها نفر در شخص او بازتاب یافته است» ([ناسیونال‌سوسیالیسم چیست؟](#)) به عبارت دیگر، روبنا - فارغ از شکل‌های گوناگونی که به خود می‌گیرد - اساساً توسط زیربنا تعیین می‌یابد. در مورد ترامپ، او تضادهای سرمایه‌داری آمریکایی را به بیان درمی‌آورد، تضادهایی که به‌رغم افزایش ثروت انباشته‌ی توده‌ها، در دوره‌ی طولانی‌ای از نزول نرخ‌های سود گیر افتاده است ([مایکل رابرتس، «نرخ سود ایالات متحده پیش از کووید»](#)).

فاشیسم افراطی‌ترین شکل «دولت قوی» است که وقتی ابزارهای عادی «دموکراتیک» در جهت استثمار کارگران در بحران قرار می‌گیرند و وقتی نیاز است کارگران مجبور شوند تا «تعدیلات» اجتماعاً مخرب «بازار» - که اقتضای سلطه‌ی سرمایه است - را بپذیرند، سرمایه‌داران بدان رجعت می‌کنند. همان‌گونه که دانیل گوئرین نوشته است، در حالی که دموکراسی بورژوازی

«همچون نوعی سوپاپ اطمینان عمل می‌کند و جلوی برخوردهای خشونت‌بار بین حاکمان و محکومان را می‌گیرد»، در زمانه‌ی بحران‌های اقتصادی «بورژوازی دموکراسی سنتی خود را دور می‌اندازد و به آن‌قسم "دولت قوی" ای روی می‌آورد که خود به‌تنهایی قادر است مردم را از هرگونه وسیله‌ی دفاعی خلع کند، دستشان را ببندد و چه بهتر که جیب‌هایشان را هم خالی کند» (گوئین، فاشیسم و تجارت بزرگ، صص ۲۷-۲۹). به این منظور، عناصر بورژوازی می‌کوشند خشم خرده‌بورژوازی - صاحبان کسب‌وکارهای کوچک، مدیران، پیمانکاران مستقل و غیره - را مهار کنند، خرده‌بورژوازی‌ای که وقتی حین بحران اقتصادی احساس خطر می‌کند که دارد به رده‌ی طبقه‌ی کارگر سقوط می‌کند، هر شکلی از تشبث جستن به حقوق را کنار می‌گذارد و، آنگونه که مارکس گفته است، «با خشک‌مغزی تمام» برای «نجات مالکیت» مبارزه می‌کند (مارکس، [نبردهای طبقاتی در فرانسه](#)).

در نتیجه، برآمدن ترامپ و توانش «دور انداختن» دموکراسی که امروز در ایالات متحده وجود دارد، از یک سو، نتیجه‌ی سیاستگذاری‌هایی است در راستای مدیریت نرخ نزولی سود؛ سیاست‌هایی که آشکارا مخربند و این مسئله را حتی گزارش سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۸ هم تأیید کرده است که بنا بر آن، نه تنها ایالات متحده «بالاترین نرخ نابرابری درآمد در میان کشورهای غربی» را دارد، بلکه همچنین دستوربرنامه‌ی ترامپ هم «عامدانه طوری تدوین شده است که پوشش‌های بنیادین را از روی فقیرترین اقشار بردارد و کسانی که شاغل نیستند را تنبیه کند و حتی اساسی‌ترین مسائل مربوط به سلامت را هم به چیزی در راستای سودآوری بدل سازد، نه یک حق شهروندی» ([گزارش ناظر ویژه](#)).

از سوی دیگر، ایالات متحده همچنین شاهد واضح‌ترین سقوط به اصطلاح طبقات «متوسط» بوده است، و این هم به‌خاطر فشارهای اقتصادی جهانی‌سازی و پیشرفت‌های فناورانه در بخش‌های خدماتی و مدیریتی بوده است. در نتیجه، «یک‌پنجم اعضای طبقه‌متوسط در سال ۱۹۷۹ دیگر طبقه‌متوسطی نیستند و خیلی‌هاشان به بخش‌هایی پایین‌تر رفته‌اند»؛ این را بر اساس حرف‌های برانکو میلانوویچ، اقتصاددان سابق بانک جهانی، می‌گویم (نابرابری جهانی، ص ۱۹۵). این شرایط مادی میل ترامپ به خرده‌بورژوازی‌ای که به‌نحوی فزاینده از جایگاه خود بیرون می‌رود را توضیح می‌دهد؛ خرده‌بورژوازی‌ای که از فرط استیصال به هر چیزی چنگ می‌زند. چنین وضعیتی این امکان را در اختیار ترامپ قرار می‌دهد تا از نبرد خویش علیه دموکراسی و علیه طبقه‌ی کارگر، خرده‌بورژوازی را هدایت کند.

در این بستر، تلاش‌های چپ‌ها در راستای کوچک شمردن اهمیت تاریخی ترامپ و ترامپیسم - اینکه او صرفاً یک دیکتاتور «پوشالی» یا «عروسک خیمه‌شب‌بازی» روسیه است؛ آن‌طور که دموکرات‌ها ادعا می‌کنند - در خدمت ابقای متافیزیکی دموکراسی است، متافیزیکی که در آن ترامپ، در قیاس با آرمان کانتی آمریکای فی‌نفسه - همچون انحرافی در آن ظهور کرده است. برای نمونه، در مورد روسیه، معاون امنیت ملی ایالات متحده در گزارش ژانویه‌ی ۲۰۱۷ خود در خصوص مداخله‌ی روسیه در انتخابات ۲۰۱۶ به این نتیجه رسید که رسانه‌های روسیه نفرت نژادی و طبقاتی را با خبررسانی در خصوص وجود نابرابری طبقاتی و نژادی در ایالات متحده تقویت و تحریک می‌کنند و، به این طریق، «اعتماد ناظران به روندهای دموکراتیک

ایالات متحده را تضعیف می‌کنند» (ارزیابی فعالیت‌های روسیه و اهداف روسیه در انتخابات اخیر ایالات متحده). اگر تاریخ مداخلات ایالات متحده در مسائل سیاسی را در سرتاسر جهان کنار بگذاریم، آیا این بدین معناست که سرمایه‌داران روسی حامی پوتین به چرخش سیاست‌های آمریکایی به سمت راست بی‌اعتنایند و چه بسا به ایشان یاری هم برسانند؟ خیر، اما مسخره است فکر کنیم که روسیه - که مطابق با آمار بانک جهانی تولید ناخالص داخلی کمتری از ایتالیا، یونان و پرتغال دارد - به هر شکلی به پیامدهای سیاسی بزرگترین اقتصاد امپریالیستی جهان تعیین می‌بخشد. بخش‌های در حال رقابت طبقه‌ی حاکم ایالات متحده، چه روسیه را «متحد» بینگارند چه «دشمن»، باز این یک جور جدال درون‌خانوادگی است راجع به اینکه چگونه منافع سرمایه‌داری ایالات متحده را، خصوصاً علیه چین، بیشینه کنیم. در حالی که استیو بنن، مشاور سابق ترامپ، در خشم و هیاهوی مایکل وولف آشکار ساخت که «رکن اصلی ترامپ چین است»، نماینده‌ی دموکرات، آدام شیف، پاسخ داده است که «به‌رغم این همه حرف‌وسخن راجع به نیاز به "بی‌رحمی علیه چین"، کابینه‌ی ترامپ به حدّ کافی چین را «نه تنها تهدیدی نظامی، بلکه حتی تهدیدی اقتصادی، تهدیدی فناورانه، تهدیدی بهداشتی و تهدیدی ضدّامنیتی» قلمداد نکرده است (بخش امنیت ایالات متحده آماده‌ی مصاف با تهدید چین نیست). نکته اینجاست که ترامپ و پوتین، به‌نحوی فرصت‌طلبانه، در نحوی مواجهه با مبارزات چندقطبی در میان اتحادیه‌ی اروپا، ایالات متحده و چین هم‌راستا شده‌اند؛ اما نه به این دلیل که ترامپ عروسک خیمه‌شب‌بازی روسیه است، بلکه به این دلیل که ترامپ و پوتین منافع راهبردی مشترکی دارند.

ادعای چامسکی مبنی بر اینکه ترامپ واجد یک جور ایدئولوژی فاشیستی «منسجم» نیست هم تفاوت چندانی با فاشیسم «سنتی» ندارد. همان‌طور که تروتسکی راجع به هیتلر گفته است:

هیتلر در ابتدای کاروبار سیاسی‌اش صرفاً به‌خاطر خلق و خوی جذابش، صدای بسی بلندتر از دیگران‌اش و میان‌مایگی روشنفکرانه‌ی بسیار با‌اعتمادبه‌نفس‌اش بارز شد. اگر عطش توهین‌آمیز سربازان به کین‌جویی را کنار بگذاریم، او هیچ برنامه‌ی حاضر و آماده‌ای به جنبش ارائه نداد ... در کشور کلی آدم بدبخت و بیچاره بود با کلی درد و زخم. آن‌ها می‌خواستند با مشت بر روی میز بکوبند. هیتلر بهتر از هر کس دیگری می‌توانست این کار را انجام دهد. (ناسیونال‌سوسیالیسم چیست؟)

ترامپیسیم، مانند فاشیسم، مستلزم انسجام درونی نیست، زیرا مسئله تداوم بخشیدن به توهم «حاکمیت عقلانی» نیست، بلکه مسئله عبارت است از ترجمه‌ی تضادهای طبقاتی به نمایش سبعانه‌ی قدرت طبقه‌ی حاکم. همان‌طور که تروتسکی می‌نویسد، «مأموریت تاریخی دیکتاتوری فاشیستی» عبارت است از «تمرکز قهری تمام قوا و منابع مردم در جهت منافع امپریالیسم»؛ و این دقیقاً همان چیزی است که در گفته‌ی چامسکی در کنترل سپهر سیاسی توسط تجارت‌های بزرگ بازنمایانده شده است. همان‌طور که لنین توضیح می‌دهد:

سرمایه‌داری در مرحله‌ی امپریالیستی خود، جامعه را درست به آستانه‌ی اجتماعی شدن کامل و همه‌جانبه‌ی تولید می‌رساند و می‌توان گفت که سرمایه‌داران را، برخلاف اراده و مافی‌الضمیر آنان، به سوی یک نوع نظام اجتماعی تازه که گذرگاه میان آزادی کامل رقابت و اجتماعی شدن کامل است، می‌کشاند. تولید اجتماعی می‌شود، ولی تصاحب محصول آن خصوصی باقی می‌ماند. وسایل اجتماعی تولید

در مالکیت خصوصی عده‌ی کمی از افراد باقی می‌ماند و در همان حال فشار معدودی انحصارگر بر بقیه‌ی اهالی صدمبار شدیدتر، محسوس‌تر و تحمل‌ناپذیرتر می‌شود. (امپریالیسم)

نتیجه‌ی تضاد بین نیروهای تولید و روابط تولید عبارت است از تهدیدِ عیانِ فاشیسم به واداشتن مردم در جهت پذیرش قانون ارزش در هنگامه‌ای که دیگر این قانون، به‌نحوی فزاینده، با روابط اجتماعی تولید جهانی متناظر نیست. همان‌گونه که همه‌گیری کووید-۱۹ نشان داد، مواجهه‌گشتن با بحران جهانی مستلزم واکنشی اینترنت‌سیونالیستی است که نیروی کار، منابع و ایده‌ها را، به‌نحوی اشتراکی، از سرتاسر جهان برگیرد و آن‌ها را در راستای برآورده کردن نیازهای همگان به کار بندد. باری، آنچه از سوی سرمایه‌دیدیم عبارت بود از بی‌توجهی سببانه به حیات انسانی در این اعلان که «درمان نمی‌تواند بدتر از بیماری باشد»، نکته‌ای که حتی مورد پذیرش چپ «سوسیال‌دموکرات» هم بود و این را می‌توانید در مصاحبه‌ی دلسوزانه‌ی نشریه‌ی ژاکوبین با دانشمندانی نیز ببینید که امروز با دولت ترامپ همکاری می‌کنند تا راه‌حلی برای «ایمنی همگانی» پیدا کنند تا اقتصاد سرمایه‌دارانه مسیر خود را پیش بگیرد (ما به رویکردی اساساً جدید به همه‌گیری نیاز داریم). آنچه ترامپ آن را به‌مثابه‌ی یک هستی‌شناسی جدید عرضه می‌کند - «همین است که هست» - فی‌الواقع یکی از آثار سرمایه‌داری است. «ناسیونالیسم واکنشی» ترامپ و بی‌توجهی او به علم، سلامت و رفاه اجتماعی صرفاً افراطی‌ترین نسخه‌ی منطق سرمایه‌دارانه است که در آن کشته‌شدن هزاران و شاید میلیون‌ها نفر بابت کووید-۱۹ اهمیت کمتری دارد از سرمایه‌گذاری در راستای انباشت از طریق استثمار نیروی کار کارگران، زیرا نرخ بازگشت هنوز به حدّ کافی بالا نیامده است.

استدلال چامسکی مبنی بر اینکه ترامپ فاشیست نیست، زیرا ترامپ نماینده‌ی «کنترل مجتمع‌های تجاری بر حکومت» است، بدین لحاظ، از حیث تاریخی هم غیردقیق است. همان‌طور که تروتسکی اشاره کرده است:

فاشیسم آلمان، مانند فاشیسم ایتالیا، سوار بر کول خرده‌بورژوازی به قدرت رسید و به دژکوب سازمان‌های طبقه‌ی کارگر و نهادهای دموکراتیک بدل شد. اما فاشیسم در قدرت کمتر از هرچیز حکمرانی خرده‌بورژوازی است. برعکس، ظالمانه‌ترین دیکتاتوری سرمایه‌ی انحصاری است. (ناسیونال‌سوسیالیسم چیست؟)

مخلص کلام اینکه همان‌طور که وظایف هیتلر او را به «گماشته‌ی سرمایه‌ی انحصاری بدل کرده بود»، ترامپ هم برجسته‌ترین و عیان‌ترین تجلّی حملاتِ دیرپای سرمایه‌داری به نه فقط «هنجارهای» فرهنگی دموکراسی بورژوازی - که محور اصلی تمرکز بسیاری از لیبرال‌هاست - است. بلکه، [همچنین] ترامپ نقطه‌ی اوج دهه‌ها حمله به اتحادیه‌ها و گسترش سخت‌به‌دست‌آمده‌ی حقوقی است که صدالبته نتیجه‌ی باور قدسانی به آرمان‌های دموکراسی نیستند، بلکه نتیجه‌ی دهه‌ها مبارزه‌ی کارگران علیه سرمایه‌داری‌اند. گرچه میل ترامپ به خرده‌بورژوازی با سخنان او مبنی بر محافظت از خانه‌های ایشان، بهداشت ایشان و حقوق بازنشستگی ایشان علیه خواسته‌های طبقه‌ی کارگر «ناسزاوار» است، اما هر آنچه ترامپ انجام داده است در راستای دفاع از بزرگترین سرمایه‌دارانی بوده است که افزایش ثروت خویش را محصول سیاست‌های او می‌پندارند.

وانگهی، این روایت که ترامپ به هر جهت نماینده‌ی رأی‌دهندگان کارگریِ خشمگین است در واقعیت طریقه‌ای است برای اعضای روشن‌اندیش طبقه‌ی حاکم تا منکر همدستی خویش با ترامپ‌سِم بشوند و ترامپ‌سِم را محصول جهل و عقب‌ماندگی کارگران جلوه دهند. اگر محدودیت‌های نگاه به درآمدها به منزله‌ی نشانگر جایگاه عینی طبقاتی را کنار بگذاریم، تحقیقات حاکی از آن است که اکثریت رأی‌کسانی که زیر ۵۰ هزار دلار درآمد داشتند به هیلاری کلینتون رأی داده‌اند. بیشترین طیف رأی‌دهندگان به ترامپ درآمدی بین ۵۰ هزار تا ۱۰۰ هزار دلار و حتی بیش از ۲۵۰ هزار دلار داشته‌اند - به عبارت دیگر، رأی ترامپ بیشتر از سوی رأی‌دهندگان خرده‌بورژوا و بورژوا بوده است ( [Exit Polls of the 2016 Presidential Elections](#) ).

کوبیدن مداوم علم و حقیقت توسط ترامپ و ترویج نژادپرستی و شیادی هم به همان میزان یادآور فاشیسم سنتی است. همان‌طور که تروتسکی می‌نویسد، «هرآنچه باید به‌عنوان پس‌مانده‌ی فرهنگ در جریان تکامل طبیعی جامعه از اندامواره‌ی ملی حذف می‌شد، اکنون از حلقوم بیرون می‌جهد؛ جامعه‌ی سرمایه‌دار بربریت هضم‌نشدنی را در چنبر خود گرفته است». تروتسکی، در بندی مفصل، این مسئله را توصیف می‌کند که فاشیسم چطور به «عقلانیت‌ستیزی» خرده‌بورژواپی دامن می‌زند:

فاشیسم ژرفاهای جامعه را به سوی سیاست گشوده است. امروز نه تنها در کلبه‌های دهقانی بلکه در آسمان‌خراش‌های شهری، سده‌های دهم یا سیزدهم دوشادوش سده‌ی بیستم به زندگی ادامه می‌دهند. صدها میلیون نفر از انرژی الکتریسیته استفاده می‌کنند و همچنان به قدرت جادویی طالع‌بینی و نشانه‌ها باور دارند. پاپ‌رمنشین از رادیو درباره‌ی تبدیل معجزه‌آسای آب به شراب حرف می‌زند. ستاره‌های سینما واسطه‌ی احضار روح می‌شوند. هوانوردان که هدایت دستگاه‌های غول‌آسای زاده‌ی نبوغ بشر را بر عهده دارند، روی لباس‌هایشان چشم‌زخم می‌بندند. چه گنجینه‌هایی از تیرگی، جهل و وحشیگری اندوخته‌اند! نومی‌دی آن‌ها را از پا انداخته و فاشیسم بیرق خود را به دست اینان داده است. ( [ناسیونال‌سوسیالیسم چیست؟](#) )

فقدان بینشی منسجم و پذیرش تفکر رازآمیز نه تنها مانع رشد فاشیسم نیست که اتفاقاً به نفع آن هم است. تروتسکی توضیح می‌دهد که «بی‌شکلی سانتی‌مانتال، غیاب اندیشه‌ی منظم، جهل به‌همراه فضل‌فروشی زنده - همه‌ی این معایب به حُسن بدل شد». آنچه مورد خواست پایگاه خرده‌بورژواپی فاشیسم است نه انسجام فکری بلکه مقهور کردن کارگران است - هم‌آن‌انکه در تخیل فاشیستی به دیگری مطلق بدل می‌شوند (مهاجران، یهودی‌ها، مسلمانان، سیاهان، آمریکای لاتینی‌ها). این خرده‌بورژوازی است که در مواجهه با ورشکستگی ناشی از تعطیلی‌ها علیه ماسک و فاصله‌گذاری اجتماعی می‌شورد و درباره‌ی ویروس پرت‌وپلا می‌گوید و خواهان آن است که کارگران، با قمار کردن بر سر زندگی خویش، بدون هیچ پوشش و حمایتی به کار برگردند ... خرده‌بورژواهایی که ضجه و اعتراضشان در خدمت سرمایه‌ی بزرگ و میلیشیای دست‌راستی‌ای است که مورد حمایتشان است ( [گروه‌های دست‌راستی پشت موج‌های اعتراضی‌اند](#) ). بر اساس حرف تروتسکی، «خرده‌بورژوازی ناتوان در محضر سرمایه‌ی بزرگ برای به دست آوردن دوباره‌ی منزلت اجتماعی‌اش از راه ویران کردن کارگران به آینده امید داشت» و به این ترتیب خواستار

اقتدار بیشتری است که بالاتر است از ماده و تاریخ، اقتداری که از رقابت، تورم، بحران و متوقف شدن مزایده جلوگیری کند. در ذهن او آرمان‌گرایی ملی به مثابه‌ی سرچشمه‌ی الهام قهرمانانه، با تکامل [داروینستی]، با اندیشه‌ی ماتریالیستی و عقل‌گرایی سده‌های بیستم، نوزدهم و هجدهم تضاد دارد. ملت نزد هیتلر سایه‌ی اسطوره‌شناسانه‌ای از خود خرده‌بورژوازی و سرسام رقت‌بار رایش هزارساله است.

(ناسیونال‌سوسیالیسم چیست؟)

ترامپیسیم نمایانگر عدم‌انسجام مادی و بی‌توانی خرده‌بورژوازی‌ای است که به‌سبب تضادهای اقتصادی به سمت پرولتاریا حرکت کرده است - خرده‌بورژوازی که از حملات خویش به فقیرترین و سرکوب‌شده‌ترین اعضای طبقه‌ی کارگر لذت می‌برد، از حذف تمامی موانع پیش‌روی انباشت سرمایه به سود ثروتمندترین اعضای جامعه سرخوش است، حال آنکه این ثروتمندان به‌محض اینکه بحران اقتصادی سر باز کند، برای تصاحب مایملک خرده‌بورژوازی خیز برمی‌دارند. تا اینجا، ترامپ تقریباً منحصرأ بر نیروهای سرکوبگر دولت برای پیشبرد دستوربرنامه‌های خویش متکی بوده است. اما نشانه‌ی خطرناک شدت‌گیری در طی نخستین مناظره‌ی ریاست‌جمهوری روی نمود، آنگاه که ترامپ به گروه‌های شبه‌نظامی و برتری طلبان سفیدپوست اعلام کرد که «عقب بایستند، ولی گوش‌به‌زنگ باشند»، زیرا «بالاخره کسی باید به حساب آنتی‌فا و چپ برسد». او همچنین حامیانش را تشویق کرد تا «به حوزه‌های رأی‌گیری بروند و به دقت نگاه کنند» و حتی به وزارت دادگستری هم ایراد گرفت که چرا مخالفانش را دستگیر نمی‌کند. همان‌طور که تروتسکی نوشته است، «در آن هنگام که پلیس "عادی" و ابتکارات نظامی دیکتاتوری بورژوازی، همراه با نمایش‌های پارلمانی‌اش، دیگر از پس نگاه داشتن توازن جامعه برنیایند - آنگاه نوبت رژیم فاشیستی می‌رسد» (دموکراسی و فاشیسم).

سرمایه‌داری ایالات متحده پیش از اینکه وارد بحران‌های دوگانه‌ی همه‌گیری «یک‌بار در صد سال» و فروپاشی اقتصادی «یک‌بار در صد سال» متعاقب آن بشود، دچار رکود شده بود. این سقوط - همراه با احتمال تعداد قابل‌توجهی، مرگ، اخراج، از دست دادن شغل و یک حکومت ملی عملاً کژکارکرد - از بحرانی جدی در عملکرد جامعه‌ی ایالات متحده حکایت می‌کرد. همان‌طور که تروتسکی استدلال کرده است، توانایی فاشیست‌ها در به‌دست‌گرفتن کنترل اوضاع، بازتابنده‌ی وهله‌ای در مبارزه‌ی طبقاتی است که در آن «طبقه‌ی کارگر ضعف بی‌اندازه‌ای در به‌دست‌گرفتن سرنوشت جامعه از خویش نشان می‌دهد» (فاشیسم چیست و چگونه باید با آن مبارزه کرد). حتی هرچه هم که امکان انتخاب دوباره‌ی کارزار ترامپ تضعیف می‌شود، این شرایط باز هم جامعه را به سوی پذیرش فاشیسم ترامپ، با آغوش باز، سوق می‌دهد.

اگر اینطور است، این بدان‌خاطر است که طبقه‌ی کارگر در این وهله‌ی بحران حاد، پس از دهه‌ها حمله به اتحادیه‌ها، حمله به پوشش‌ها و بیمه‌های کارگران، حمله به اقدامات «دولت‌رفاه» و نیز - در همدستی با جناح راست - رأی دادن به راست‌ها، آماده‌ی کسب قدرت نیست. این همدستی طبقه‌ی کارگر با راست‌ها همراه بوده است با چپی که هر چه از دستش بر می‌آمده در راستای خدمت به جمهوری خواهان انجام داده است، زیرا با به‌حاشیه‌راندن نقد طبقاتی، عملاً در خدمت سرمایه‌ی انحصاری بوده است - از جمله، چامسکی که مانند دیگر چپ‌های آتلانتیک شمالی از عوام‌گرایی عقل‌ستیزانه‌ی خویش دفاع کرده‌اند و

گفته‌اند که تحلیل طبقاتی مارکس از سرمایه‌داری زیادی «انتزاعی» و «دشوار» است و به کار فهم واقعیات پیچیده‌ی سرمایه‌داری متأخر نمی‌آید و نیز اینکه مارکسیسم «کیشی غیرعقلانی» و «تمامیت‌خواهانه» است (فهم قدرت، صص ۲۲۶-۲۲۷). بدون به‌دیده‌آوردن پایه‌های طبقاتی ترامپ‌سیسم، ما می‌مانیم و این روایت متناقض چامسکی که ترامپ‌سیسم هم نماینده‌ی یک دیکتاتوری «پوشالی» است و هم نماد تحکیم و تثبیت حکومت تحت کنترل شرکت‌ها.

حقیقت آن است که حزب جمهوری‌خواه حزب سرمایه‌دارانه‌ی راست افراطی است و ترامپ هم نماینده‌ی فاشیستی‌ترین عناصر آن است. تاکتیک‌های نظامی‌گرایانه‌ی ترامپ در پرتلند و آرگون و نیز لفاظی‌های اخیر وی در خصوص تهدید «آنارشیست‌ها» و «مارکسیست‌ها» تلاشی است برای ترساندن بورژوازی و خرده‌بورژوازی نسبت به این مسئله تا اینکه باور بیاورند که او، یعنی ترامپ، درست استوارترین سدّ بین ایشان و سوسیالیسم است - درست مانند چپ‌گرایانی چون چامسکی که این انتخابات را «مهم‌ترین انتخابات در تاریخ بشر» خوانده‌اند ([نایاک در گفتگو با نوام چامسکی](#)). همان‌طور که ترامپ در یکی از سخنرانی‌های کارزار انتخاباتی خود به حامیان خرده‌بورژوازی گفت، «شما طبقه‌متوسط نیستید. شما طبقه‌ی فرادست هستید. شما نخبه‌اید... چپ می‌خواهد از شرّ من خلاص شود و آن وقت به سراغ شما بیاید. قضیه خیلی ساده است» ([سخنرانی در فری‌لند](#)). اما همان‌گونه که چندین تحلیلگر به این مسئله اشاره کرده‌اند، بخشی از مسئله‌ی ترامپ در انتخابات پیش‌رو این است که هر قدر هم ترامپ بایدن را عروسک خیمه‌شب‌بازی‌آنارشیست‌ها و مارکسیست‌ها جلوه دهد، باز بایدن آن قدرها که ترامپ «ترسناک» است «ترسناک» نیست. این بدان دلیل است که بایدن و دموکرات‌ها نماینده‌ی چهره‌ی آشنای هر روزی سرمایه‌داری هستند و وعده‌ی ایشان به رأی‌دهندگان آن است که وضعیت آمریکا را به دوره‌ی او باما «بازمی‌گردانند»، دورانی که در آن علی‌الظاهر بحران اجتماعی‌ای در کار نبود. حمایت از بازگشت به خشونت روزانه‌ی «عادی» و «معمول» استثمار سرمایه‌دارانه - میل واژگونه‌ی وعده‌ی ترامپ در خصوص اینکه «آمریکا را دوباره بزرگ و قوی خواهیم کرد» - همان چیزی است که از تفکر و اندیشه‌ی «مترقی» در شصت‌و‌اندی سال انکار طبقه، نقد و نظریه‌ی انقلابی باقی مانده است. اگرچه دموکرات‌ها پیروزی (احتمالی) بایدن بر ترامپ را «شکست تاریخی» ترامپ‌سیسم جلوه خواهند داد، بایدن قادر نخواهد بود دموکراسی را از شرّ ترامپ‌سیسم خلاص کند، چرا که ترامپ صرفاً بیان و تجلّی فاشیستی سرمایه‌داری انحصاری‌ای است که «چهره‌ی انسانی» دموکراتیک آن از بین رفته است. حتی اگر ترامپ‌سیسم در ماه نوامبر با شکست ترامپ «به پایان برسد»، درسی که باید از آن بیاموزیم این نیست که ترامپ‌سیسم واقعاً «فاشیستی» نبوده است. بلکه، درسی که باید از آن بیاموزیم آن است که تنها طبقه‌ی کارگر مبارز و سازمان‌یافته می‌تواند با مُهر پایان زدن بر روابط استثمارِ سرمایه‌دارانه‌ای که این بربریت فاشیستی را تولید کرده، جامعه را از این تهدید برهاند.

منبع:

<http://www.redcritique.org/WinterSpring2020/trumpfascismandthemetaphysicsofdemocracy.htm>